



جان الکساندر داوی (John Alexander Dowie)

در این نوبت از معرفی مشاهیر تاریخ کلیسا به زندگی جان الکساندر داوی (John Alexander Dowie)، خواهیم پرداخت.

او متولد ۲۵ می سال ۱۸۴۷ میلادی در اسکاتلند - و متوفی در ۹ مارس ۱۹۰۷ میلادی در صهیون ایلینوی از ایالات متّحده آمریکا می باشد.

از آن جایی که در چند قرن اخیر، برخی افراد با تصوّر خوش بینانه بدون درک درست از کلام با تفاسیر اشتباه از بخشهایی از کلام خود را به عنوان بازگشت ایللیای عهد عتیق معرفی کرده اند داوی نیز در دوره خود گرفتار چنین تفکّراتی گشت.

جان الکساندر داوی در سال ۱۸۴۷ میلادی در ادینبورگ (Edinburgh) اسکاتلند متولد شد. خانواده اش به دلیل فقر در سال ۱۸۶۰ میلادی به استرالیا مهاجرت کردند و او در خواربار فروشی عموی خود به کار پرداخت. او از همان سنین کودکی با کلام آشنا شد و در جلسات دعا شرکت می کرد. از طریق موعظه های خیابانی انجیل را درک کرد و زندگی خود را وقف خداوند نمود.

در سال میلادی ۱۸۶۸، در سن ۲۱ سالگی، داوی برای تحصیل در حوزه الهیات به اسکاتلند بازگشت و در آن جا به شدّت تحت تأثیر آموزه های پیروان ادوارد ایروینگ (Edward Irving) قرار گرفت و به یک بشارت دهنده و شفا دهنده ایمان مبدّل شد. او در دوران تحصیل، به عنوان کشیش افتخاری در بیمارستان مشغول به کار بود و گرچه تنها اندکی از پزشکی آموخت، این تجربه نقش مهمی در شکل گیری دیدگاه های او نسبت به شفا ایفا کرد.

او بعد از تحصیلات به استرالیا بازگشت و به خدمت مشغول شد. این گونه گفته شده که رهبری مستبدانه داوی منجر به شکاف در کلیسا شد و داوی به علت رهبری

راهپیماییهای غیر مجاز جریمه و بیش از یک ماه زندانی شد. او شرح این واقعه را در کتابی به نام "گناه در اردوگاه" آورده است.

طبق دایره‌المعارف بیوگرافی استرالیا^{۱۱} او ابتدا در سال ۱۸۷۳ میلادی، به ادعای خودش به خاطر بیماری، یا به گفته دیگران، به دلیل اختلاف با جماعتش، استعفا می‌دهد.

همچنین در ادامه درباره رفتارهای غیر عادی او چنین نوشته شده که "با وجود این که داوی سخنور توانایی بود، در این زمان به طرز مشهودی دچار رفتارهای عجیب و غریب شد. در فوریه ۱۸۷۸ میلادی، او استعفای خود را اعلام کرد و در حالی که جام شرابی را در دست داشت، از تریبون کلیسا فریاد زد: "اینها خدایان تو هستند، ای اسرائیل". پس از آن، او به تبلیغ در تئاترها و سالنها پرداخت، در حالی که مطبوعات بی‌پرده و بی‌اعتنای سیدنی، جزوات و موعظه‌های تند او را مورد تمسخر قرار می‌دادند."

در اوایل دهه ۱۸۸۰ میلادی، الکساندر داوی پس از مشاهده هیجان و درمانهایی که توسط جورج میلنر استیفن (George Milner Stephen) انجام می‌شد، به شفای ایمان علاقمند شد.

از آن جایی که داوی در جوانی تجربه‌ای از شفا یافتن از یک بیماری مزمن (سوء هاضمه) را به خداوند نسبت می‌داد همین واقعه نقطه آغاز فعالیت‌های او به عنوان یک شفاگر شد. او به تدریج شهرتی در این زمینه پیدا کرد و "انجمن بین‌المللی شفا" را تأسیس کرد.

او به عنوان یک بشارت دهنده مستقل فعالیت خود را آغاز کرد و جلسات خود را در یک تئاتر برگزار می‌کرد و مدعی بود که قدرتهای شفا بخشی دارد. یک تاجر، ساختمانی را که به عنوان کلیسا استفاده می‌شد به نام داوی ثبت کرد و به مالکیت شخصی او درآورد.

اين ساختمان كه بيمه شده بود، سپس در يك آتش سوزى مشكوك ويران شد. داوى اين حادثه را به منافع حاميان مشروبات الكلى نسبت داد، زيرا او حامى جدى جنبش ضد الكل بود. اين رويداد در روزنامه‌هاى محلى و لندن پوشش خبرى گسترده‌اى يافت.

در ملبورن، داوى ابتدا در منطقه كالينگ‌وود (Collingwood) مستقر شد، اما در نهايت به خيمه خيابان جانستون (Johnston) نقل مكان كرد. به دليل اختلاف با مالك، در سال ۱۸۸۵ ميلادى از آن جا اخراج شد و موعظه‌هاى خود را به يك كارخانه كفش منتقل كرد. "در عصر همان روز، او پيروانش را با مشعلهاى روشن در مقابل خيمه گرد هم آورد و به همراه جمعيتى بى‌نظم كه حدود ۲ تا ۳ هزار نفر بودند، در خيابانهاى اطراف رژه رفتند. اين جمعيت به سوى پليس سنگ پرتاب كردند و كلاهخودهاى افسرهاى پليس‌ها، با اين پرتابها آسيبديد. اين رژه به سمت خيمه بازگشت و سعى شد كه يك مراسم مذهبى يا گردهمايى بر روى زمين خالى مجاور برگزار شود، اما جمعيت واعظ را هل دادند و او از ادامه اين تلاش منصرف شد" (روزنامه The Australasian، ۹ مى ۱۸۸۵ ميلادى).

طبق گفته‌هاى يك پادكست، داوى در موعظه‌هاى خود به طور منظم اعضاى شوراي شهر را نكوهش مى‌كرد و راهپيمايى او جمعيتى از ايمانداران و همچنين كسانى كه به دنبال آشوب و سر و صدا مى‌آمدند را، جذب مى‌كرد و هر بار باعث آشوب عمومى مى‌شد. به همين دليل شورا براى ممنوعيت چنين اعتصابات خيابانى، قانون وضع كرد. با اين حال، كشيش داوى به اين كار ادامه داد و جريمه شد و وقتى نتوانست جريمه خود را پرداخت كند، به مدت يك ماه زندانى شد. او همچنين پس از آزادى، يك هفته ديگر نيز به دليل ناتوانى در پرداخت جريمه در زندان ماند، اما حاميانش براى آزادى او كمپين به راه انداختند. در اين زمان، دادگاه‌ها دستور دادند كه اجازه استفاده از خيمه خيابان جانستون به او داده شود.

در جریان اختلافات بر سر مالکیت این خیمه، آشوبهای زیادی شد و داوی با تصوّر این که خودش برگزیده خدا و صاحب خیمه است استدلال می کرد در پی رسیدن به هدف الهی باید از قانون خداوند اطاعت کند نه از قانون انسان، و با این تفکر آشوب و اعتصاب را مجاز می دانست و به این قسمت کلام در اوّل پطرس ۲ : ۱۳ که سفارش به اطاعت از صاحبان قدرتها و والیان شده توجه ای نداشت. او در دادگاه گفت که اگر نیاز به مجازات جسمانی باشد، او ۱۴ سنگ (حدود ۸۹ کیلوگرم وزن) دارد و آماده است تا جریمه را بپردازد. او برای یک ماه زندانی شد و باز به خاطر عدم پرداخت جریمه بار دیگر برای هفت روز دیگر زندانی شد. با این حال، با حمایت دیگران زود آزاد شد.

داوی در سال ۱۸۸۳ میلادی کلیسای آزاد مسیحی ملبورن را تأسیس کرد و تا زمان عزیمت به ایالات متّحده در مارس ۱۸۸۸ میلادی، در آن جا به عنوان کشیش خدمت کرد.

او پس از عزیمت به آمریکا در ابتدا در سانفرانسیسکو، کالیفرنیا مستقر شد و با انجام شفاه، پیروانی را به دور خود جمع کرد. سال ۱۸۹۵ میلادی به عنوان سالی برجسته در فعالیتهای مذهبی جان الکساندر داوی در شهر شیکاگو شناخته می شود. او چندین خانه شفا تأسیس کرد و با این کار خشم شورای شهر شیکاگو و اعضای آن را برانگیخت. مقامات از او خواستند که برای اداره این مراکز، مجوز بیمارستان یا آسایشگاه بگیرد، اما داوی از این کار امتناع کرد. در نتیجه، او در طول آن سال بیش از صد بار دستگیر شد ولی عاقبت توانست رای دادگاه را به نفع خود به دست بیاورد.

اما در همین برهه داوی سعی کرد درباره کسی که ادّعا می کرد خودش همان بازگشت دوم عیسی مسیح است تحقیق کند؛ مردی از ایالت ایلینوی آمریکا به نام جورج جیکوب شواینفورت (George Jacob Schweinfurth).

شواین فورت مالک زمین وسیعی در راکفورد، ایلینوی بود که توسط یکی از خیرین به او اهدا شده بود و و آن را "کوه صهیون" نامیده بود و فرقه خود را با نام "کلیسای پیروز" تأسیس کرد. به نظر می‌رسد داوی از ایده او هم شگفت‌زده شده و هم به شدت خشمگین بود ولی با این حال ترجیح می‌داد او را از نزدیک ببیند. از آن جایی که در زمان جلسه دادگاهی شواین فورت به اطر فریب زنان متأهل و تولد فرزندان نامشروع و گرد آوری تجمّلات با استفاده از به کارگیری احساسات پیروانش، هیچ کسی اشراف صحیح بر کلام نداشت تا حقیقت امر را بر مبنای کلام روشن سازد و اصل تناسخ را رد کند و یادآور گردد که آمدن ثانویه مسیح به چه شکل است، این مرد به راحتی پیروان زیادی را به خود جذب کرد و چنین عنوان کرد که "من همان عیسی، پسر خدا هستم که ۱۸۸۹ میلادی سال پیش بر روی زمین آمدم."

عدم دانش کتاب مقدّسی و کاذب بودن این شخص به راحتی قابل درک بود چون از آن جایی که این شخص حتّی کوچک‌ترین دانش کتاب مقدّسی از وعده‌های کلام و تحقّق وعده در زمان تولّد منجی نداشت، حتّی نمی‌دانست که عیسی خداوند با کار صلیب سر مار را کوبیده و دیگر نیاز به آمدن شخص دیگری برای کوبیدن سر مار نیست ولی او با استفاده از عدم آگاهی کتاب مقدّسی پیروانش با اعتماد به نفس خودش را مسیح می‌خواند و مورد قبول جماعتش بود. فرای اینها حتّی پیروانش نصیحت ساده ولی مهم خداوند را که درباره ظهور پسر انسان با زبانی ساده بیان کرده بود به یاد نداشتند که "آنگاه اگر کسی بگوید مسیح این جا است یا در آن جا است باور مکنید."

در قسمتی دیگر از مطالب روزنامه عنوان شد که کبوتری بر سر او نشست. و خود این شخص در صحبت‌هایش گفته "من فرزند وعده داده شده‌ام و آمده‌ام تا سر مار را له کنم. من هم اکنون در حال له کردن آن هستم. هر عمل و فکر حیات به شیطان قدیمی ضربه‌ای وارد می‌کند." (Chicago, Illinois Thu, 2 May 1889)

داوی با کنجکاو در حین اقامتش در شیکاگو، در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۸۸۹ میلادی به دیدار این "مسیح" رفت اما با قدری پرسش و گفتگو متوجه شد که این مرد یک دروغگو است و از او خواست که توبه کند.

با این که داوی خودش به شواین فورت هشدار داد اما در مقیاسی دیگر خودش نیز به همان مسیر کشیده شد.

او نیز زمینهای زراعی خرید و شهر خود را تأسیس کرد و آن را "صهیون" نامید و در حین مدیریت همین شهر دچار هواهای نفسانی شدید شد و با روی تکبر خودش را برگزیده خاص و ایلایی احیاگر می دانست. هر چند او همچنان در حال کار بود ولی خدمت او بیشتر به شکل یک بنگاه تجاری اداره می شد و از تمام اعضا انتظار می رفت که عشریه پرداخت کنند. اعضای پرداخت کننده عشریه می توانستند از داوی برای درمان بیماریهای خود درخواست کمک داشته باشند. داوی همچنین به خرید و فروش اوراق بهادار شرکتهای ورشکسته می پرداخت که باعث شکایت دو زن و پیروزی آنها در دادگاه شد. سپس او به شیکاگو نقل مکان کرد و بعداً در سال ۱۹۰۰ میلادی شروع به تأسیس شهر صهیون در ۴۰ مایلی شیکاگو کرد. او یک ساختار سیاسی و اقتصادی ایجاد کرد و برخی از رفتارها مانند مصرف مشروبات الکلی و خوردن گوشت خوک را ممنوع کرد.

او از طریق روزنامه خود به نام "برگهای شفا (Leaves of Healing)"، دیدگاههای خود را درباره شفا و دین منتشر می کرد. او مخالف سرسخت پزشکان و استفاده از داروهای مدرن بود و به روشهای سنتی و دینی برای شفا اعتقاد داشت. او با سر طاس و ریش سفید بلندی که داشت، ظاهری شبیه به انبیای کتاب مقدس داشت و این نقش را به تمامی به خود گرفته بود.

با شنیدن نبوت‌های کاذب از زبان دیگران که در گوشش به شکلی دلپسند طنین انداز گشت او خودش را "ایلیای احیاگر" نامید؛ آن گونه که در اثری از روبرتز لیاردون (Roberts Liardon) به نام God's Generals او چنین نگاشته: «بعد از مدتی خود داوی گفت به نظر می‌رسد صدایی می‌گوید "ایلیا باید بیاید، و چه کسی جز تو کار ایلیا را انجام می‌دهد؟»

از آن جایی که فهم او در دریافت درست کلام فاسد گشته بود و همچنین او هیچ شهادتی برای مسح خاص خدمت تعلیم کلام نداشت حتی در ارتباط با متنهای بدیهی کلام نیز به خطا راه می‌پیمود از جمله این که نقشی را که در کلام به عنوان رسول عهد برای عیسی خداوند تعریف شده به خود بست. او خود را "ناظر کل" بر صهیون و سپس بر همه مسیحیان اعلام کرد و همچنین در جایی دیگر خودش را همان رسول عهد معرفی کرد. او اعلام کرد که از طرف خدا مأمور شده تا جهان را برای بازگشت دوم مسیح آماده کند. چون مأموریت او جهانی بود، او کلیسای خود را "کلیسای کاتولیک مسیحی" نامید. که البته این کلیسا هیچ ارتباطی با کلیسای کاتولیک رومی نداشت.

چهل و دو سال پس از مرگ داوی، گوردون لیندسی (Gordon Lindsay)، سردبیر مجله Voice of Healing، در چاپ ماه می این مجله در سال ۱۹۴۹ میلادی از زندگی و خدمات الکساندر داوی، صرف نظر از این که والدینش جزو متضرران مالی شهر صهیون بودند، یاد کرد:

"در یک جهاد تک نفره در شیکاگو و در برابر موانع بسیار، دکتر داوی حق دعا برای بیماران بدون مداخله‌ای از سوی مقامات مدنی را تأسیس کرد. ده‌ها هزار نفر از شفا یافتگان تحت خدمات این مرد شهادت دادند و کار او در زمان خود بی‌نظیر بود."

لیندسی ادامه می‌دهد: "دکتر داوی ایده ساخت شهر صهیون را در سواحل دریایچه میشیگان در ذهن خود پروراند، جایی که شرایط به نزدیک‌ترین حالت ممکن به دوران هزاره نزدیک شود. اما او نتوانست در نظر بگیرد که جزئیات فراوانی که برای تحقق این طرح لازم بود، سلامت او را به نقطه‌ای می‌رساند که به زوال آن بینجامد. جالب است که از میان بسیاری از کسانی که در پی کاهش ارزش املاک پس از مرگ داوی ضرر کردند (والدین سردبیر نیز از جمله آنها بودند)، هنوز یک نفر پیدا نکرده‌ایم که بر این باور نباشد که ارثیه غنی ایمان که از خدمات داوی به ارث برده‌اند، خیلی بیشتر از میزان جبران زیانهای مادی آنها است."

صرف نظر از نظرات موافقین و مخالفین خدمت الکساندر داوی، طبق اطلاعات دانشنامه ویکی‌پدیا و منابع دیگر او بیش از ۱۰ میلیون دلار ثروت جمع آوری کرده بود و درآمد سالانه او فقط از عشریه ۲۵۰۰۰۰ دلار گزارش شده است. یکی از محققین معاصر به او لقب «بارون مذهبی دزد» داده است.

داوی از ثروت خود خجالت نمی‌کشید و در تجملات بسیار زندگی می‌کرد و چنین موعظه می‌کرد: «عیسی آمد تا قوم خود را ثروتمند کند. نه در "عالم آینده"، بلکه "صد چندان در همین عالم"».

هر چند او این جمله را از گفته‌های خداوند در لوقا ۱۸ : ۳۰ تنطق می‌کرد اما به جملاتی ابتدایی این گفته خداوند در آیه ۲۹ اهمیت نداد که به از خودگذشتگی و فداکاری یک شاگرد حقیقی برای ترک تمام چیزهایی حال به خاطر ملکوت خدا حکایت می‌کند. و حتی شاید آن قدر غرق در نسیان روحی بود که به این آیه توجه‌ای نداشت که دوستی با دنیا دشمنی با خدا است. باری ما در زندگی سایر شاگردان و رسولان خداوند ردپایی از تجملات و فخر نمی‌بینیم.

هر چند او در برهه‌ای به زبان خودش را شایسته عناوین آن چنانی نمی‌دید اما بعد از گذشت مدت کمی خود را با عنوان همان ایلای احیاگر به جهان معرفی کرد. با توجه به مقاله‌ای از دکتر بری چانت (Dr Barry Chant) درباره‌ی الکساندر داوی او خود سه پیغام کلیدی را درباره‌ی خود در اعلانیه اش نوشته بود:

۱- تقدیس و طاهر نمودن با توجه به ملاکی ۳؛

۲- پیغام سلامتی با توجه به ملاکی ۲ : ۶؛

۳- پیغام قوت حسب متی ۱۷ : ۱۱؛

برای درست کردن لباس و ردهای مخصوص او که به شکل ردهای کاهنان عهد عتیق بوده چهل زن به مدت سه ماه کار کردند تا لباسها حاضر شدند. او با آن ظاهر و ردها و در اوج قدرت خودش را به عنوان شایسته‌ترین گزینه به عنوان همان ایلای می‌دید.



در ابتدای شکل‌گیری شهر صهیون داوی مجموعه‌ای از مشاغل، خانه‌های شفا، و یک خیمه بزرگ برای جذب پیروان از سراسر جهان در شهر صهیون تأسیس کرد. با وجود این که ظاهر شهر به عنوان یک پروژه مذهبی و اقتصادی موفق جلوه داده می‌شد، در واقعیت زیرساختهای آن بر اساس تقلب و سوء استفاده‌های مالی بنا شده بود.

داوی از پیروان خود خواست تا وجوهشان را در بانک صهیون سپرده‌گذاری کنند، که به ظاهر یک نهاد قانونی و ثبت شده بود، اما در واقعیت، این بانک به طور غیر قانونی و تحت کنترل شخصی او عمل می‌کرد. علاوه بر این، او سهام شرکت‌هایی را که بی‌ارزش بودند به پیروان خود فروخت و در نهایت، این ساختار که به طور دائم با بدهیهای مالی مواجه بود، پس از پیر شدن داوی و ناتوانی او در مدیریت امور، فرو پاشید. او سعی کرد باز خدمت را به دست بگیرد اما در این کار موفق نشد. در سال ۱۹۰۵ میلادی، داوی دچار سکته مغزی شد و برای بهبودی به مکزیک سفر کرد. در این غیاب، ویلبور جی. وولیا (Wilbur G. Voliva) معاون او، کنترل امور تجاری و مالی داوی را به دست گرفت و او را از این سمت برکنار کرد.

وولیا و بازرسان رسمی اظهار داشتند که بین ۲,۵ تا ۳,۴ میلیون دلار از منابع مالی گم شده و هیچ توضیحی برای آن وجود نداشت. داوی تلاش کرد تا از طریق پیگیریهای قانونی قدرت خود را باز یابد، اما در نهایت مجبور به بازنشستگی شد و تنها یک مستمری به او تعلق گرفت که تا زمان مرگش در سال ۱۹۰۷ میلادی به او پرداخت می‌شد. هر چند در همان دوره که داوی در اوج خود بود فرانک وستون سندفورد (Frank Weston Sandford) نیز چنین ادعاهایی داشت ولی او نیز در پروژه‌های خود در شیلوه (Shiloah) و سفرهای تبلیغی‌اش شکست خورد و موجب تلفات جانی و روانی جمعیتی شد که با تفکرات مسموم خود همراه کرده بود.

يکى از چالشهاى مهم در زندگى داوى، رقابتى بود که با ميرزا غلام احمد (Mirza Ghulam Ahmad)، بنيانگذار فرقه احمديه در هند، داشت. از آن جايى که داوى با ساير مذاهب به خصوص اسلام در خصومت بود و با کلمات سخت به آنها مى تاخت از شبه قاره هند، چالشی علنی برای "مباهله"، یک دوئل دعای مرگبار مطرح شد. ميرزا غلام احمد متولد ۱۸۳۵ ميلادى بود و بنا به خواست پدرش در جوانى به عنوان منشى در سيالكوت (Sialkot) کار مى کرد و در آن جا با مبلغان مسيحى درگير بحث و گفتگو بود. او مدتی را برای فهم حقانيت اسلام به روزه نشینی و دعا گذراند و بعد از مدتی عنوان کرد که خداوند مقرر کرده که ديگران با او بيعت کنند.

او خودش را همان مسيح موعود اسلام و مهدى مى خواند و اظهار مى کرد که عيسى در واقع از مصلوب شدن جان سالم به در برده و بسيار ديرتر در کشمير، جايى که مهاجرت کرده بود، در اثر کهولت درگذشت. که اين قسمت بسيار شبیه تفکرات جوزف اسميت در کتاب مورمون ها است که تصور مى کرد عيسى مسيح بعد از صليب به قاره آمريکا رفته و مژده خوش را به بوميان آمريکا داده چون قوم خودش او را نپذيرفتند. احمد حتى دو کتاب نوشت و در آنها ملکه ویکتوريا را به پذيرش اسلام و ترک مسيحيت دعوت کرد.

در سال ۱۹۰۳ ميلادى، ميرزا غلام احمد از داوى که درباره انزجارش از اسلام شنیده بود دعوت کرد تا در یک دوئل دعا يا "مباهله" شرکت کند. اين مباهله به اين شکل بود که هر دو طرف دعا مى کردند و از خدا مى خواستند که دروغگو را در طول حيات طرف مقابل هلاک کند. احمد ادعا مى کرد که داوى در ادعاهای نبوى خود دروغ مى گوید و بايد به اين دوئل بپيوند اما داوى اين را نمى پذيرفت.

احمد در پيشنهاد خود به داوى اشاره کرد که او ۶۶ سال سن دارد و داوى يازده سال جوان تر است، بنابراين داوى نبايد از بابت سن نگرانى داشته باشد. اين چالش به خوبي

در رسانه‌ها پوشش داده شد و باعث شد توجه زیادی به این رقابت جلب شود. اما سرنوشت این چالش در نهایت به این شکل رقم خورد که داوی پس از مواجه شدن با مشکلات مالی، شایعات ناپسند درباره زندگی شخصی‌اش و یک سکتۀ مغزی در سال ۱۹۰۵ میلادی از قدرت برکنار شد و در نهایت در سال ۱۹۰۷ میلادی درگذشت. میرزا غلام احمد نیز یک سال بعد، در سال ۱۹۰۸ میلادی، از دنیا رفت و در قادیان (Qadian) به خاک سپرده شد ولی فرقۀ احمدیۀ با همان اعتقادات همچنان به جا مانده است.

داوی که در اواخر عمر توسط خانواده‌اش طرد شده بود و دختر جوانش را در اثر آتش سوزی از دست داده بود پس از دومین سکتۀ فلج شد و فوت کرد. او را در قبرستان لیک ماوند (Lake Mound) در صهیون، ایلینوی به خاک سپردند.

تحقیق، ترجمه و تألیف: زوفا رایان

شما می‌توانید جهت آشنایی بیشتر با مشاهیر تاریخ کلیسا، از وب سایت رسمی کلیسای خداوند عیسی مسیح به نشانی www.persian-ljc.com دیدن فرمایید.

منابع:

John Alexander Dowie. (2024, October 15). In *Wikipedia*. Retrieved November 10, 2024, from

https://en.wikipedia.org/wiki/John_Alexander_Dowie

Mirza Ghulam Ahmad. (2024, November 4). In *Wikipedia*. Retrieved November 10, 2024, from

https://en.wikipedia.org/wiki/Mirza_Ghulam_Ahmad

Encyclopedia Britannica. (n.d.). *John Alexander Dowie*. In *Encyclopedia Britannica*. Retrieved November 10, 2024, from

<https://www.britannica.com/biography/John-Alexander-Dowie>

Gibbney, H. J. (2006). *John Alexander Dowie*. In *Australian Dictionary of Biography, Volume 4*. Retrieved November 10, 2024, from

<https://adb.anu.edu.au/biography/dowie-john-alexander-3434>

Rach. (2021, October 24). *62-70 Johnston Street Fitzroy: The Tabernacle*. Fitzroy Research, Melbourne. Retrieved November 10, 2024, from

<https://fitzroymelb.com/62-70-johnston-street-fitzroy-the-tabernacle>

McDermott, K. (n.d.). *A.J. Christ Dowie and the Harmonial Philosophy*. Retrieved November 10, 2024, from

https://www.james-joyce-music.com/extras/dowie_bio.html

Kalis, K. (2022, April 27). *John Alexander Dowie: Big Hoax or Amazing Man of Faith?* Retrieved November 10, 2024, from

<https://www.kenkalis.com/post/who-was-john-alexander-dowie>

Chicago Tribune Archive. (1889, May 2). *Chicago, Illinois*. Retrieved November 10, 2024, from

<https://www.newspapers.com/article/chicago-tribune-george-jacob-schweinfurt/29457722>